

صفحات: ۸۳ تا ۱۲۲

آثار نظریه مقام معظم رهبری و آیت الله مصباح در باب ولایت مطلقه فقیه

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۸

۱- ابراهیم مومنی^۱ - سعید خدادادی^۲ (نویسنده مسئول)

۳- ابراهیم عزیزی^۳ - علی اکبر صالحی^۴

چکیده

مطابق با روایات صحیح دینی، سرپرستی امت اسلامی در زمان غیبت امام عصر (ارواح‌نفاذ)، لزوماً بر دوش ولی فقیه جامع‌الشرایط می‌باشد و زعامت جامعه اسلامی جز با ولایت فقیه جامع‌الشرایط تحقق نمی‌یابد. سؤال مهمی که در این خصوص مطرح است این است که حدود اختیارات ولی فقیه تا چه میزان است و ولایت فقیه در جامعه اسلامی از سنخ ولایت مطلقه است یا محدود و مقید شمرده می‌شود؟ در این خصوص میان بزرگان دین، اختلاف نظرات مبنایی وجود دارد که هر یک برای مدعای خود، ادله و آثاری را مترتب می‌دانند. علی‌رغم شباهت‌های فراوانی که دیدگاه‌های مقام معظم رهبری و مرحوم علامه مصباح یزدی با یکدیگر در نظریه ولایت فقیه دارند، وجوه اختلاف نظرات علاوه بر طبیعی بودن آن، در این خصوص نیز یافت می‌شود. روش نگارش حاضر توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای است که هشت نتیجه از آثار

۱- دانشجوی دکتری رشته مدرسی معارف اسلامی گرایش اخلاق اسلامی، دانشگاه معارف اسلامی قم، قم، ایران،

آدرس ایمیل ziste.akhlaghi@gmail.com

۲- دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم، قم، ایران، آدرس ایمیل saidkhod1368@gmail.com

۳- دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق پژوهشکده امام خمینی ره و انقلاب اسلامی تهران، تهران، ایران، آدرس

ایمیل Aziziazizi804@yahoo.com

۴- دانشجوی دکتری انقلاب اسلامی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران، آدرس ایمیل

salehinajm@gmail.com

ولایت مطلقه فقیه بر طبق نظریه مقام معظم رهبری و آیت‌الله مصباح یزدی را با یکدیگر مشترک یافته و در سه اختلاف نظر بیان می‌گردد: اختلاف نظراتی همچون: ۱. در اینکه مقبولیت از نظر رهبری، جزئی از مشروعیت است، برخلاف علامه مصباح که مقبولیت را فرایندی برای تحقق حکومت می‌پندارد. ۲. طبق نظر آیت‌الله مصباح رأی و بیعت مردم در راستای منافع و مصالح جامعه است و بذاته جایگاه شرعی خاصی برای آن قابل تصور نیست؛ ولی رهبری برای رأی و نظر مشروعیت قائل است. ۳. طبق نظر آیت‌الله مصباح (رحمة‌الله‌علیه) نقش‌دهی به مردم به معنای مشروعیت‌بخشی به رأی آنها در قوانین و حاکمیت نمی‌باشد. کلیدواژگان: ولایت مطلقه، ولایت فقیه، مقام معظم رهبری، علامه مصباح

مقدمه

نویسندگان و اندیشمندان سیاسی و اجتماعی که سررشته‌ای از مباحث فقهی دارند، نوعاً از اثبات ولایت فقیه و ادله آن بحث و گفتگو می‌کنند و لذا کمتر کسی به ولایت مطلقه فقیه می‌پردازد یا از آن بحث جدی به عمل می‌آورد. با این حال حتی اگر افرادی یافت شوند که از مطلقه بودن ولایت فقیه بحث و گفتگو نمایند، معمولاً از مبحث آثار مطلق بودن ولایت فقیه غفلت ورزیده و بحث را در همان مطالب استدلالی و اثباتی به پایان می‌رسانند. این مهم به جهت آن است که ما از اومانیزم محوری در تعریف باید خودداری نموده و به تعریف شرعی دقیقی دست یابیم؛ چراکه در این گرایش، انسان محور حقایق و ارزش‌هاست و همه فعالیت‌های علمی و عملی او بر محور خود آدمی می‌گردد» (مصباح یزدی، قرآن‌شناسی، ۱۳۸۸: ۸۶).

لذاست که در این نوشتار سعی بلیغی بر این صورت پذیرفته که این آثار بر طبق نظریه دو اندیشمند سیاسی دینی معاصر، یعنی مقام معظم رهبری و آیت‌الله مصباح یزدی مورد بررسی قرار گیرد.

هرچند در برخی نکات بین این دو اختلاف نظری وجود دارد که در پایان بیان می‌گردد؛ لذا علاوه بر ترجمان ولایت فقیه به صورت مستدل از مطالب این دو شخصیت علمی استفاده شده تا در بررسی این آثار و نتایج به روی مخاطبین، دریچه‌ای جدید از ولایت مطلقه فقیه باز گردد.

دریچه‌ای که در ظلمات شبهه‌ها و مغالطات سیاسی امروز، نورانیت جدیدی به اذهان آنان می‌بخشد و بخشی از شبهات آنان را در این زمینه حل می‌نماید. زیرا در نهج البلاغه چنین آمده که: «وَ إِنَّمَا سُمِّيتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً

لَا تَهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ فَأَمَّا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَضِيَاؤُهُمْ فِي هَالِيقِينَ» یعنی شبهه از این جهت شبهه نامیده شده که شبیه و مانند حق است [هر کسی نمی‌تواند میان حق و باطل تمیز دهد] پس روشنی دوستان خدا در شبهه، ایمان و اعتقاد ایشان است».

در این زمینه تحقیق مناسبی صورت نگرفته است، بلکه آثاری که در این راستا وجود دارند، بیشتر به بررسی اثبات ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه این دو بزرگوار هستند؛ ولی هیچ‌کدام به بررسی وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه این دو تن نپرداخته‌اند که از این جهت شاید بتوان گفت که کاری نو و جدید است.

مفهوم ولایت

راغب اصفهانی می‌گوید: ولاء و توالی به معنای آن است که دو چیز و یا بیشتر از آن، طوری قرار گیرند و واقع شوند که بین آن دو، غیر از خود آن‌ها، چیز دیگری نبوده باشد». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ ق: ۱۸۸۵)

بنابراین، برای واژه ولایت که اصل آن از "ولی" است، معانی متعددی بیان شده است. از جمله استعمالات این لغت می‌توان به نصرت و یاری، حب و دوستی، سرپرستی، پیروی کردن و تبعیت اشاره نمود. جوهری در صحاح اللغه ذیل واژه ولی چنین می‌گوید:

«وَلِيٌّ بِهْ مَعْنَى قَرَبٍ وَ نَزْدِيكٍ شَدْنٍ اِسْت... وَ هَرَكْسٍ اَمْرٍ شَخْصِيٍّ رَا مَتَكَفَّلٍ شُوْدٍ وَ اَزْ عَهْدِهِ اَنْ بَرَأَيْدِ، وَ لِيٍّ اَوْ خَوَاهِدٍ بُوْد... وَ وِلَايَةِ بَا كَسْرِهِ «وَ اَوْ» بِهْ مَعْنَى سُلْطَانٍ وَ نِيْزٍ بَا كَسْرِهِ وَ فِتْحِهِ «وَ اَوْ» بِهْ مَعْنَى نَصْرَتٍ اَمْدَهْ اِسْت...» (جوهری، ۱۴۰۷ ق: ۲۵۲۸)

۱ - «الْوَلَاءُ وَالتَّوَالِيُّ اَنْ يَحْصُلَ شَيْئَانِ فِصَاعِدًا حَصُوْلًا لَيْسَ بَيْنَهُمَا مَالِيْسٌ مِنْهُمَا».

فیومی در مصباح المنیر به ترجمه این لغت پرداخته و می‌گوید: «وَلِیٌ مثل فُلْس به معنای قرب است و ولایت به کسر و فتحه «واو» به معنای نصرت است». (فیومی، ۱۳۸۰: ۲ / ۶۷۲). قاموس قرآن نیز همین را اراده کرده است.

«ولی: (بر وزن فلس) نزدیکی و قرب» (قرشی: ج ۷: ۲۴۵). در اقرب‌الموارد نیز در بخش ماده ولی چنین آمده است: «وَلِیٌ عبارت است از قرارگرفتن فرد یا شیء دوم به دنبال فرد یا شیء اول، بدون فاصله. وَلِیُ الشَّیْءِ و علیه و لایه و ولایه: یعنی مالک امر آن شده و بر آن قیام کرد. یا آن که ولایت با فتح و کسر - هر دو - به معنای امارت و سلطنت است». (شرتونی، ۱۴۰۳: ق: ۵ / ۸۳۳)

در تعریف اصطلاحی ولایت از دیدگاه مقام معظم رهبری چنین آمده که «ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم‌جهه‌گی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند، در یک راه دارند قدم برمی‌دارند، برای یک مقصود دارند تلاش و حرکت می‌کنند، یک فکر را و یک عقیده را پذیرفته‌اند»

(مقام معظم رهبری، سخنرانی ۱۳۵۳/۷/۱۹).

علامه مصباح یزدی در تعریف اصطلاحی واژه ولایت چنین بیان می‌دارد:

۱- گاهی واژه ولایت به معنای محبت در برابر عداوت

۲- واژه ولی در مواردی، به معنای ناصر به کار رفته است؛ مثلاً در

جایی، کسانی با قومی عقد ولایت می‌بندند تا اگر جنگی رخ داد، کمکشان

کنند. در این صورت، آنان ولی این قوم می‌شوند و باید نصریشان کنند.

در موارد بسیاری، ولایت در معنایی به کار می‌رود که تقریباً معادل حکومت است. در بحث ولایت فقیه، اگر بخواهیم به مفهوم ولایت پی ببریم، باید به معانی مختلف این کلمه توجه کنیم تا بتوانیم معنای مناسب آن را در این باره تشخیص دهیم. مراد از ولایت در اینجا حکومت است که با عالم تشریعی ارتباط دارد، نه معانی دیگر؛ همچون ولایتی که در عالم تکوینیات مطرح است یا ولایتی که به معنای محبت می‌باشد. درحقیقت در بحث ولایت فقیه، سخن این است که فقیه حق دارد که حکم حکومتی و ولایی صادر کند و اطاعت از آن حکم بر مردم واجب است.

بنابراین، در محل بحث ما ولایت به معنای حکومت است. حکومت نیز نهادی است که برای زندگی اجتماعی و پرهیز از هرج و مرج و حفظ امنیت جامعه لازم است. از این رو به کسی که متصدی این نهاد باشد، "ولی امر" می‌گویند. درحقیقت، واژه‌ای که در فرهنگ دینی ما به جای حاکم شایع شده، ولی است. (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۳۷)

در نتیجه مطابق با نظر علامه مصباح یزدی مراد از ولایت همان حکومت است که با عالم تشریعی ارتباط دارد و با معنای دیگر ولایت مثل ولایت در عالم تکوینیات یا ولایت به معنای محبت بی‌ارتباط می‌باشد. این تعریف متضمن ویژگی‌های تعریف مقام معظم رهبری بوده و نقطه اشتراکات زیادی با آن دارد؛ چراکه به هم پیوستگی و هم‌جبهگی و اتصال شدید، فکر و مقصد و هدف واحد را لزوماً در بر می‌گیرد.

مفهوم فقیه

علامه مصباح با اقتباس از کتاب لغت راغب اصفهانی ابتدا به واژه فقه و سپس به واژه فقیه می‌پردازد. «فقه که در لغت به معنای فهم همراه با تلاش آمده، در اصطلاح به "علم به احکام شرعی" خلاصه شده است. همچنین فقیه به کسی می‌گویند که در فهم مسائل شرعی و احکام الهی تخصص داشته باشد. به عبارت دقیق‌تر، فقیه همان کسی است که ملکه فقاہت در او وجود دارد، و فقاہت یعنی فهم مسائل شرعی از راه استنباط از ادله معتبر شرعی.» (مصباح یزدی ۱۳۹۴: ۴۶)

۱- مقصود از ولایت مطلقه فقیه در نظریه آیت الله مصباح یزدی

(رحمة الله عليه) **و رهبر معظم انقلاب**

در اینکه تعریف ولایت مطلقه فقیه چیست و مراد از آن کدام است تعاریف متعددی صورت پذیرفته است. با توجه به دو اندیشمند حاضر مورد گفتگو فقط به تعاریف این بزرگواران بسنده کرده و از اطاله کلام خودداری می‌نمائیم. مقام معظم رهبری (ولایت مطلقه فقیه را به انعطاف و تکامل بخشی معنی کرده‌اند:

«من تصورم این است که بعد مهمی از قید اطلاق که امام منضم کردند به ولایت فقیه، ناظر به همین است؛ یعنی انعطاف‌پذیری. دستگاه ولایت ... باید بتواند به طور دائم خودش را پیش ببرد؛ متحول کند ... این نیست مسئله ولایت مطلقه که فقیه هر کار دلش خواست، بکند؛ یک‌وقت یک چیزی به نظرش رسید که باید این کار انجام بگیرد، فوراً انجام دهد؛ قضیه این نیست. قضیه این است که یک حالت انعطافی در دست کلیددار اصلی نظام وجود دارد که

می‌تواند در آنجایی که لازم است، مسیر را تصحیح و اصلاح کند؛ بنا را
ترمیم کند»

(مقام معظم رهبری، بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان: ۱۷/ ۶/
۱۳۹۰/)

ایشان در خصوص حدود اختیارات ولایت‌فقیه بیان داشته‌اند که
«حدود ولایت همان حدود فقه است. تا هر جای زندگی بشر که فقه
اسلامی یعنی احکام الهی گسترده است، ولایت و حاکمیت فقیه هم تا
همان جا گسترده است و چون می‌دانیم که فقه اسلامی هیچ امری از امور
زندگی بشر را از حکم الهی بیرون نمی‌داند و همه مسائل سیاسی،
اقتصادی، فردی و اجتماعی مشمول حکم الهی است، پس حاکمیت
ولی فقیه هم شامل همه امور فردی و امور اجتماعی و امور سیاسی و امور
اقتصادی و امور نظامی و امور بین‌المللی و همه چیزهایی است که قلمرو
حکم اسلامی و شرعی است.» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱: ۲۱۰)

علامه مصباح یزدی درباره تعریف ولایت مطلقه فقیه، تعبیر مختلفی
به کار برده است. در تبیین این نکته چنین بیان می‌کنیم که تناسب و توازن
در سنگینی مسئولیت یک فرد و گستردگی اختیارات وی از التزامات عقلی
یک حکومت است. در حکومت اسلامی علاوه بر مسئولیت‌ها و وظایف
سنگینی که یک حکومت به دوش خود می‌کشد، کارویژه‌های بیشتری مثل
ترویج و اقامه حدود و احکام شرعی، جلوگیری از تخلفات جامعه از
احکام دین و نیز اقامه شعائر اسلامی، مسئولیت‌های افزون بر وظیفه‌های
عادی و عرفی یک حاکم است؛ بنابراین فقیه وقتی ولایت کامل دارد که
بتواند در مواردی که نیاز به اجرای حکمی فراتر از مسائل ظاهری است،

از اختیارات خود بهره برده و دست به اعمال قانون بر اساس مصلحت یا حکم ثانویه بزند.

«در فقه شیعه، از برخورداری حکومت اسلامی از اختیارات لازم و کافی برای ایفای وظایف محول شده - مانند اختیار تصرف در املاک و اموال مردم به منظور ایفای وظایف و تأمین مصلحت مسلمانان- به "ولایت مطلقه فقیه" تعبیر می‌کنند». (مصباح یزدی ۱۳۹۴: ۲۳۵).

برای این مورد مثالی هست که در گذشته چون تکنولوژی گسترش آن چنانی نیافته بود مردم برای عبور و مرور تنها به اسب و قاطر نیاز داشتند و لذا کوچه‌ها و معابر تنگ و باریک بود. اکنون که شهروندان برای رفت‌وآمد خویش، لزوماً از خودرو استفاده می‌کنند شرایط متفاوت شده و باید برای توسعه و احداث خیابان‌ها و کوچه‌ها، املاک و خانه‌های مردم را تصرف نموده و به ناچار تخریب نمایند و در عوض خسارت به آنها بپردازند.

این نوع وظایف سنگین بدون در نظر گرفتن اختیارات کافی برای حکومت و دولت، امری لغو و متناقض محسوب می‌شود. از این رو به اختیارات لازم و کافی برای این نوع وظایف "ولایت مطلقه" گفته می‌شود. ایشان در جای دیگری تعریف مبسوط‌تری از ولایت فقیه ارائه می‌نمایند:

«ولایت مطلقه، خلاصه‌وار یعنی لزوم اطاعت از رهبر شرعی یک جامعه، در تمام مواردی که مردم در امور اجتماعی خود به تصمیم حکومتی و جمعی نیاز دارند. «مطلق» بودن در حقیقت، بدین معناست که در همه امور حکومتی باید از ولی فقیه اطاعت کرد، نه اینکه بخشی از آن مربوط به ولی فقیه باشد و بقیه مربوط به دستگاه و نهادی دیگر. در نظریه ولایت مطلقه فقیه، تمام دستگاه حکومتی، مانند هرم به یک نقطه منتهی می‌شود و تنها آن

کسانی که جانشین امام معصوم (ع) هستند، در این مقام قرار خواهند گرفت. امتیاز اینان بر دیگران این است که در برخورداری از شرایط لازم برای اداره جامعه اسلامی، شبیه‌ترین مردم به امام معصوم (ع) هستند» (مصباح یزدی، حکیمانانه‌ترین حکومت، ۱۳۹۴: ۲۴۲).

ایشان در ادامه می‌فرماید:

«در هر زمان، کسی که در علم و تقوا و تشخیص مصالح مردم، شبیه‌ترین افراد به امام معصوم (ع) باشد، در رأس هرم حکومت قرار می‌گیرد و تمام افراد جامعه، اعم از فقیه و غیر فقیه، منتخب مردم یا غیرمنتخب مردم، قاضی و غیر قاضی، و هرکس و هر مقامی، در امور حکومتی باید از او اطاعت کنند؛ همچنان که اگر امام معصوم (ع) در رأس هرم قرار داشت، همه باید از او اطاعت می‌کردند.

تفاوت مهم امام معصوم (ع) با ولی فقیه در امر حکومت، مربوط به علمشان است. علم امام معصوم (ع) علمی خدایی است و اکتسابی نیست و او در هیچ امری به راهنمایی و مشورت دیگران نیاز ندارد؛ البته آنان برای تربیت مردم و رعایت برخی مصالح دیگر از سنت مشورت بهره می‌بردند؛ اما رهبر غیر معصوم چنین نیست، بلکه او باید در امور اداره جامعه با متخصصان همان امر مشورت کند.

فلسفه وجود شوراهای و مجالس شورا در نظام اسلامی این است که رهبر غیر معصوم در همه امور تخصص ندارد و باید با متخصصان مربوط مشورت، و از آنان نظرخواهی کند تا مطمئن شود که مصلحت جامعه چیست؟

در این صورت، او می‌تواند به کاری امر کند؛ اما وقتی امر کرد، اطاعتش بر همه، حتی بر دیگر مراجع و فقها واجب است. مانند این مسئله که همه فقها آن را قبول دارند که اگر فقیهی در موردی قضاوت و حکمی کرد، هیچ فقیه دیگری حق ندارد قضاوت او را نقض کند و نقض حکم فقیه دیگر حرام است. در اینجا نیز هنگامی که فقیهی در رأس حکومت نشست و اداره امور جامعه اسلامی را در دست گرفت، هر حکمی که بکند، مطاع است و دیگری حق نقض آن را ندارد».

(مصباح یزدی، حکیمانه‌ترین حکومت، ۱۳۹۴: ۲۴۲)

ایشان در کتاب نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه درباره ولایت مطلقه توضیحات مبسوطی ارائه نموده‌اند. ایشان در جایی یادآور می‌شوند:

«ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه به معنای آن نیست که فقیه بدون در نظر گرفتن هیچ مبنا و ملاکی، تنها و تنها بر اساس سلیقه و نظر شخصی خود عمل می‌کند و هر چه دلش خواست انجام می‌دهد و هوی و هوس و امیال شخصی اوست که حکومت می‌کند.

بلکه ولی فقیه، مجری احکام اسلام است و اصلاً مبنای مشروعیت و دلیلی که ولایت او را اثبات کرد عبارت از اجرای احکام شرع مقدس اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی در پرتو اجرای این احکام بود؛ بنابراین بدیهی است که مبنای تصمیم‌ها و انتخاب‌ها و عزل و نصب‌ها و کلیه کارهای فقیه، احکام اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی و رضایت خدای متعال است و باید این چنین باشد و اگر ولی فقیهی از این مبنا عدول کند خودبه‌خود صلاحیتش را

از دست خواهد داد و ولایت او از بین خواهد رفت و هیچ یک از تصمیم‌ها و نظرات او مطاع نخواهد بود». (مصباح یزدی ۱۳۸۹: ۱۱۰ و ۱۱۱) اشتراکات فکری آیت‌الله مصباح و مقام معظم رهبری در باب آثار ولایت مطلقه فقیه

در این قسمت به آثار و نتایجی که ولایت مطلقه فقیه بر جامعه و نظام سیاسی و حتی آحاد جامعه دارد می‌پردازیم که مطابق با نظریه آیت‌الله مصباح یزدی و مقام معظم رهبری می‌باشد. این آثار عبارت‌اند از:

۱. شمول اختیارات ولی فقیه علاوه بر حوزه اضطرار در حوزه رجحانات

عقلانی

یکی از آثار ولایت مطلقه فقیه بر طبق نظریه علامه مصباح به این مسئله مربوط می‌شود که فقیه، علاوه بر مسائل اضطراری و حوزه‌هایی که ناچار به تمسک مسائل قوانین ثانویه، مانند تقدم اهم و مهم و مصلحت است، در مواردی که توجیه عقلانی‌ای برای یک مسئله وجود دارد (نه آنجا که مسئله اضطرار است)، نیز به همان میزان اختیار دارد که در حل آن مسئله، نظری غیر معمول (و بر اساس مصلحت جامعه) بدهد تا آن مسئله از تراحم‌رهایی یابد. توضیح این مسئله در بیان علامه مصباح یزدی چنین آمده است:

«مطلب دیگری که ولایت مطلقه فقیه به آن اشاره دارد، در رابطه با این سؤال است که آیا دامنه تصرف و اختیارات ولی فقیه، تنها منحصر به حد ضرورت و ناچاری است؟ یا اگر مسئله به این حد هم نرسیده باشد؛ ولی رجحان عقلی و عقلایی در میان باشد، فقیه مجاز به تصرف است؟

ولایت مطلقه فقیه بدان معناست که دامنه اختیارات ولایت فقیه محدود به حد ضرورت و ناچاری نیست، بلکه مطلق است و حتی جایی را هم که مسئله به حد ناچاری نرسیده؛ ولی دارای توجیه عقلی و عقلایی است شامل می‌شود و برای ساختن بزرگراه و خیابان و بوستان و دخالت در امور اجتماعی، لازم نیست مورد از قبیل فرض اول باشد، بلکه حتی اگر از قبیل فرض دوم هم باشد؛ ولی فقیه مجاز به تصرف است و دامنه ولایت او این‌گونه موارد را هم شامل می‌شود و البته پر واضح است که قائل شدن به چنین رأیی هیچ سنخیت و مناسبتی با استبداد و دیکتاتوری و فاشیسم ندارد». (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۱۰۹ و ۱۱۰)

مقام معظم رهبری در این خصوص به نکته‌ای بس دقیق و ژرف تکیه می‌کند و می‌فرماید:

«در واقع رهبری، یک مدیریت کلان ارزشی است... گاهی اوقات فشارها، مضیقه‌ها و ضرورت‌ها، مدیریت‌های گوناگون را به بعضی از انعطاف‌های غیرلازم یا غیر جائز وادار می‌کند؛ رهبری بایستی مراقب باشد، نگذارد چنین اتفاقی بیفتد. این مسئولیت بسیار سنگینی است. این مسئولیت، مسئولیت اجرایی نیست؛ دخالت در کارها هم نیست» (بیانات در دیدار دانشجویان کرمانشاه، ۱۳۹۰/۰۷/۲۴)

البته این به معنای عدم دقت در امور و مخالفت با عقلانیت نیست. در ادامه ایشان بیان می‌کند «در تصمیم و عمل رهبری باید عقلانیت در خدمت اصول قرار بگیرد، واقع‌بینی در خدمت آرمان‌گرایی‌ها قرار بگیرد.» (همان)

۲. عدم تفاوت بین ولی فقیه و معصوم در حدود اختیارات در امور ضروری اداره حکومت

آنچه مسلم است این است که هم مقام معظم رهبری و هم علامه مصباح یزدی (رحمة‌الله‌علیه)، در تعیین حدود اختیاراتی که ولی فقیه برای اداره امور ضروری کشور نیازمند آن است را به یک اندازه قبول دارند و اختلافی در این زمینه به صورت مبنایی در ایدئولوژی هیچ یک از این دو عالم سیاسی نمی‌توان یافت.

یکی از جملات رسا و پرمغز در این مبحث از منظر مقام معظم رهبری این جمله می‌باشد که «دستگاهی است که حاکمیت الهی را از طریق وراثت پیغمبر و وراثت ائمه معصومین (ع) در اختیار دارد. او چون به خبرگان دستور داد که بنشینند قانون اساسی بنویسند، و او چون امضا کرد قانون اساسی را، قانون اساسی شد قانون. حتی اصل نظام جمهوری اسلامی، مشروعیتش به‌عنوان یک حکم از طرف ولی فقیه است» (دفتر فرهنگی فخرالائمه، ۱۳۸۸، ۳۰۲).

این که در اینجا کلمه وراثت بکار برده شده بار معنایی خاصی دارد که مراد از آن انتقال تمامی اختیارات معصوم (ع) به ولی فقیه است مگر آن مواردی که به صورت اجماعی، علما روی آن اتفاق نظر دارند، مانند جهاد ابتدایی که فقط از سوی امام معصوم می‌تواند صادر شود.

از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی از جمله آثاری که مبنی بر ولایت مطلقه فقیه مطرح شده، می‌توان به این مسئله اشاره کرد که هرآنچه از اختیارات و حقوقی که برای معصوم تعریف شده است، برای ولی فقیه قابل تعریف است؛ لذا ولی فقیه را باید به‌مثابه همان معصوم (ع) در

اختیارات و حقوق مدنظر قرارداد و از این حیث هیچ تفاوتی قابل پذیرش نیست. علامه مصباح یزدی (رحمة‌الله‌علیه) در فصل پنجم کتاب نگاهی به نظریه ولایت فقیه که پیرامون مفهوم ولایت مطلقه است چنین نگاشته‌اند:

«نکته دومی که ولایت مطلقه فقیه بدان اشاره دارد این است که فقیه هنگامی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد، هر آنچه از اختیارات و حقوقی که برای اداره حکومت، لازم و ضروری است، برای او وجود دارد. از این نظر نمی‌توان هیچ تفاوتی بین او و امام معصوم (ع) قائل شد؛ یعنی بگوییم یک سری از حقوق و اختیارات علی‌رغم آن که برای اداره یک حکومت لازم و ضروری است، مع‌هذا اختصاص به امام معصوم (ع) دارد و فقط اگر شخص امام معصوم در رأس حکومت باشد می‌تواند از آنها استفاده کند، اما فقیه نمی‌تواند و حق ندارد از این حقوق و اختیارات استفاده کند.

بدیهی است که این سخن قابل قبول نیست، چرا که اگر فرض می‌کنید که این حقوق و اختیارات از جمله حقوق و اختیاراتی هستند که برای اداره یک حکومت لازم‌اند و نبود آنها موجب خلل در اداره امور می‌شود و حاکم بدون آنها نمی‌تواند به وظیفه خود که همان اداره امور جامعه است عمل نماید» (مصباح ۱۳۸۹: ۱۰۸ و ۱۰۹)

فصل الخطاب بودن در حل بحران‌های اجتماعی و انحرافات

سیاسی

پویایی یک جامعه زنده، شرط حیات آن جامعه می‌باشد و لذا باید اعتراف کرد جامعه‌ای که در آن سیاستمداران و کارگزاران به بحران اجتماعی یا سیاسی برسند، جامعه غیرپویا تلقی می‌شود. از این‌رو برای حل بن‌بست باید راه‌گیزی از بحران‌های اجتماعی

مانند حل اختلافات بین قوا و سیاستمداران نیز وجود داشته باشد. در دین مبین اسلام این راهکار توسط ولی فقیه به خوبی می‌تواند ارائه شود تا با نظرات مدبرانه خویش جامعه را از بحران و ورشکستگی نجات دهد. این جایی شگفتانه است که ولی فقیه برای حل آن مسئله از نظرات شخصی پیروی ننموده؛ بلکه با رعایت تقوا و عدالت سعی در حل متخصصانه مسئله دارد.

مقام معظم رهبری به صورت صریح در این باره می‌فرماید:

«بعضی‌ها به ذهنشان ممکن است این جور بیاید که خب، اگر ما آمدیم حکم مصلحتی و حکم ولایتی را باب کردیم، هرکسی در هر گوشه مملکت، وقتی که بنای اجرای احکام شرعی بشود، بگوید آقا من مصلحت نمی‌دانم، مصلحت این است که این حکم اجرا نشود، پس این احکام تکلیفش چه خواهد شد؟ مسئله این نیست اصلاً. مسئله اینکه کسی تشخیص بدهد که این حکم مصلحت دارد یا ندارد، این نیست. تشخیص مصلحت به عهده ولی فقیه است یا کسی که او منصوب کند یا کسی که او تعیین بکند. این جور نیست که هر کسی بتواند در مواجهه با هریک از احکام شرعی، بگوید که من مصلحت نمی‌دانم که این حکم انجام بگیرد، بنابراین این حکم فعلاً تعطیل و آن کاری که مصلحت است انجام بگیرد به‌عنوان حکم الهی. این چنین چیزی نیست و چنین اختیاری را هیچ‌کس ندارد مگر ولی فقیه و آن کسی که ولی فقیه معین بکند» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱: ۲۷۵)

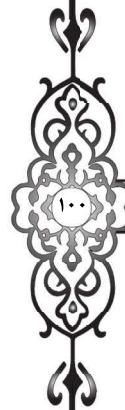
البته در کتاب انسان دویست و پنجاه‌ساله به یک نکته مهم در تأیید این مطلب که امام جامعه فصل الخطاب است اشاره شده و بیان گردیده

که: «تلقی شیعه از مفهوم امامت، امام یک جامعه، همان قدرت فائده‌ای است که حرکت جمعی و منش فردی افراد آن جامعه را توجیه و رهبری می‌کند و در آن واحد، هم آموزگار دین و اخلاق، و هم فرمانروای زندگی و تلاش آنهاست». (خامنه‌ای، انسان دویست و پنجاه‌ساله ۱۳۹۰، ۶۹).

این نکته از مسائلی است که علامه مصباح بدان چنین اشاره نموده: «حداکثر چیزی که می‌تواند جهت مشترک تمام حکومت‌های دنیا اعم از حکومت‌های مطلقه و دموکرات و حکومت‌های دینی، از جمله ولایت فقیه باشد، این است که سرانجام همه آنها به موقعیت‌های حساسی برمی‌خورند که یک نفر باید حرف آخر را بزند... به هر حال در هر کشوری به فصل الخطاب نیاز است و اگر این فصل الخطاب نباشد، نظم و امنیت در آن کشور سامان نمی‌یابد.

از این رو در قوانین کشورهای مختلف، به شیوه‌های گوناگون، فردی را موظف کرده‌اند تا برای جلوگیری از هرج و مرج، حرف آخر را بزند و راهکاری به دست دهد. در نظام ولایی نیز چنین است. مثلاً اگر میان قوای سه‌گانه اختلافاتی درگیرد و مصالح جامعه به خطر افتد، به ولی فقیه این حق داده شده است که میانجیگری کند و به مسئله خاتمه دهد.

پس ولایت فقیه بدین معناست که در جایی که انحرافی پدیدآمده، یا اختلافی درگرفته است، ولی فقیه حق دارد برای حل و فصل قضیه اقدام کند. این بدان معنا نیست که ولی فقیه در هر مسئله‌ای ورود کند، بلکه دیگر امور از مجاری خود اداره می‌شوند و هیچ‌گاه ولی فقیه به یک‌باره، قانونی وضع نمی‌کند. بنابراین، روال کار این است که در این امور متخصصان وارد گود می‌شوند». (مصباح یزدی ۱۳۹۴: ۲۶۶ و ۲۶۷)



۴. جلوگیری از دیکتاتوری و فاشیستی شدن حکومت

فاشیست‌ها در نوع حکمرانی خود یک نوع خودکامگی همراه با دوری از تعقل و درایت را تجربه می‌کنند. آنها در واقع بدون هیچ مشورت و مصلحتی، امور حکومت را پیش برده و از هیچ قانون الهی یا مردمی بهره‌برداری نمی‌کنند. یکی از تأثیرات ولایت مطلقه فقیه این است که از هرگونه استبداد و خودرأیی در حکومت ممانعت به عمل می‌آورد. مع‌هذا مطلقه بودن ولایت فقیه، خود نه تنها به معنای دیکتاتوری و فاشیستی شدن نوع حکومت نمی‌باشد، بلکه خود در واقع از این نوع حکومت‌ها جلوگیری به عمل می‌آورد. «در اسلام حاکمیت نشئت گرفته از خداوند است. امامت منصبی الهی است که تنها به افرادی که شایستگی آن را دارند اعطا می‌شود» (نوروزی، ۱۳۹۲: ۷۱)

ذکر این نکته لازم است که حتی در حکومت اسلامی به شرایط زمانی و مکانی در صدور و اجرای حکم دقت به عمل آورده می‌شود تا نسبت به اکثریت تا قاطبه مردم سخت‌گیری بی‌جا صورت نپذیرد. «موضع تأثیرگذاری زمان و مکان بر استنباط‌های فقهی در عرصه اندیشه سیاسی، تأثیر آن بر عوارض عناوین احکام ثانوی احکام است؛ یعنی گاهی مقتضیات زمان و مکان برای دولت اسلامی یا شهروندان، الزامات و ضرورت‌هایی را تحمیل می‌کند که مجبور می‌شود دست از احکام اولیه بردارد و متوسل به احکام ثانویه شود.» (مقیم، ۱۳۹۵: ۱۹۴)

بنابراین، مراعات کردن حال مردم در وضع قوانین و دستورات حکومتی، امری است که هم باعث تسهیل بیشتر در دسترسی عدالت در

امور مردم می‌گردد و هم در ضدیت با دیکتاتورمآبی قلمداد می‌شود. این نکته در بیانات مرحوم امام خمینی (ره) نیز تبیین گردیده است.

ایشان برای نفی مغالطه شاخصه‌های فاشیستی بودن حکومت اسلامی در موارد اضطراری، تمسک به برخی قوانین ثانویه را امری بدیهی و مطابق با مقتضیات زمان و مکان‌ها برشمرده و درصدد پاسخ به برخی شبهات ذیل فاشیستی شدن حکومت دینی برآمده‌اند.

«یکی از قانون‌های عمومی که اسلام گذاشته است، یک‌طور قوانینی است که برای مراعات توده، موکل بر قانون‌های دیگر خدا قرارداد، مانند قانون حرج و قانون ضرر و اضطرار و اکراه و امثال آنها، این قوانین ناظر به قوانین دیگر است برای مراعات حال مردم. اسلام با گذراندن این‌گونه قانون‌ها، مراعات مقتضیات زمان‌ها و کشورها و اشخاص را به طور کافی کرده است» (امام خمینی، ۱۳۹۳: ۳۱۵)

رهبر معظم انقلاب اسلامی در این باره به نکته جالبی اشاره می‌نماید که باید همه آحاد جامعه، حتی خود شخص ولی فقیه از اوامر ولی فقیه اطاعت نمایند و این در تضاد با فاشیست‌ها و دیکتاتورها می‌باشد. «در حقیقت ولایت و حاکمیت ولی فقیه، ولایت و حاکمیت فقه اسلامی است، ولایت و حاکمیت دین خداست. ولایت و حاکمیت ملاک ارزش‌هاست، نه ولایت و حاکمیت یک شخص. یعنی خود ولی فقیه هم به‌عنوان یک شخص موظف است که آنچه حکم ولی فقیه است را اطاعت کند و تبعیت کند.

بر همه واجب‌الاتباع است این احکام، احکام ولی فقیه، حتی بر خود فقیه» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۳: ۲۶۹)

علامه مصباح یزدی در کتاب "حکیمانه‌ترین حکومت، کاوشی در نظریه ولایت فقیه" در خصوص این مطلب بیان مفصلي دارد که می‌فرماید «نه تنها در ولایت فقیه ذره‌ای شائبه استبداد وجود ندارد، بلکه این نهاد، با سازوکارهایی که در آن پیش‌بینی شده است، می‌تواند جلو استبداد اشخاص، گروه‌ها، احزاب، قوا و نهادهای حکومتی را بگیرد» (مصباح یزدی، حکیمانه‌ترین حکومت، ۱۳۹۴: ۲۶۵).

زیرا «به کسی مستبد و دیکتاتور می‌گویند که خود را پایبند به قوانین الهی نداند و هر قانونی که مطابق با میل و سلیقه‌اش باشد، وضع و اجرا کند؛ حتی اگر آن قوانین برخلاف احکام اسلام باشد. در این صورت، دیکتاتوری در جامعه اسلامی شکل می‌گیرد. درحقیقت، دیکتاتوری با پایبندی به قوانین و ارزش‌ها و چارچوب‌های ارزش‌تعیین‌شده سازگاری ندارد. دیکتاتور می‌گوید قانون، همان است که من می‌گویم، نه آن قانونی که خدا گفته است یا مردم قبول دارند» (همان)

همچنین وی، بر این باور است که مجری قانون نیز باید خودش باشد و نیازی بدان نیست که از خدایا مردم اذن داشته باشد. در واقع دیکتاتور، هم در قانون‌گذاری و هم در اجرای قانون و هم در نظارت بر اجرای قانون و رفع اختلافات، خود را همه‌کاره می‌پندارد؛ چون بیش از دیگران قدرت دارد. در نظریه ولایت فقیه، پیش‌فرض این است که قوانین اصلی باید از طرف خداوند باشد؛ زیرا او پروردگار عالمیان است و همان‌گونه که آفرینش آسمان و زمین کار اوست، امر و نهی و تدبیر جهان نیز از آن اوست. بنابراین، کسی که معتقد است قوانین الهی باید اجرا شود، نمی‌تواند به دیکتاتوری روی آورد و حتی ولی فقیه، حق ندارد که به قانونی برخلاف

قانون الهی رضایت دهد؛ چون ادعای او این است که می‌خواهد به قانون خدا عمل کند، نه اینکه قانون از پیش تعیین شده از طرف خدا را تغییر دهد. تغییر در قانون خداوند معنایی جز بدعت‌گذاری و شرک ندارد» (مصباح یزدی (رحمة‌الله‌علیه)، حکیمانانه‌ترین حکومت، ۱۳۹۴: ۲۶۶).

و ثانیاً «در نظریه ولایت فقیه، فقیه حق ندارد که به نفع خود، از قانون الهی حتی کوچک‌ترین تخلفی مرتکب شود و به محض تخلف، خودبه‌خود از ولایت ساقط می‌شود؛ بنابراین، نظریه ولایت فقیه با دیکتاتوری هیچ ارتباطی ندارد. نظریه ولایت مطلقه فقیه، مبتنی است بر اینکه احکام از طرف خداست و ولی فقیه حق ندارد قانون خدا را تغییر دهد؛ وگرنه مرتکب گناه کبیره‌ای شده است و به دلیل ارتکاب این گناه کبیره از عدالت می‌افتد و با سقوط از عدالت، خودبه‌خود از رهبری عزل می‌شود و حتی نیازی نیست که مقام دیگری او را عزل کند.» (همان).

۵. نزدیک شدن عملی به حکومت انبیاء و معصومین در سیاست و حاکمیت

مقام معظم رهبری در این خصوص معتقد است: «ریشه ولایت فقیه، ولایت الهی است، ریشه آن ولایت پیغمبر است و همان چیزی است که از پیغمبر به اوصیای معصومینش و از اوصیای معصومین به علمای امت، فقهای امت، آن کسانی که دارای این شرایط هستند منتقل شده، لذاست که این دارای یک چنین سعه اختیاراتی است» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۳: ۲۶۹)

نیز مقام معظم رهبری نیز درباره سیره حکمرانی ولی فقیه و شباهت آن با ائمه اطهار علیهم‌السلام معتقد است: «ولایت فقیه دنباله ولایت معصومین و ادامه

او هست» (مقام معظم رهبری، بیانات در دیدار مجلس خبرگان رهبری: ۱۳۸۸/۰۷/۰۲).

از جمله تأثیرات نظریه مطلقه بودن ولایت فقیه می‌توان به تشابه عملی و اجرایی حکومت ولی فقیه، به حکومت معصومین (ع) اشاره نمود. اگر در زمان غیبت یا عدم شرایط برای تشکیل حکومت توسط معصوم مواجه باشیم؛ می‌توان امید به استشمام بوی حکومت آنان را در پرتو حکومت مطلقه ولی فقیه داشت. «بدون تردید اگر ایدئال را معصومان (ع) بدانیم، عقل می‌گوید: در عصر غیبت کسی باید در رأس هرم قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم (ع) شبیه‌تر است؛ یعنی در دین‌شناسی، تقوا و صلاحیت برای اجرای احکام و قوانین اسلام، بهترین باشد.

وقتی که جامعه نمی‌تواند بدون حکومت باشد و ما دسترسی به امام معصوم نداریم، باید به سراغ کسی برویم که کمترین فاصله را با او دارد؛ کسی که شناختش از اسلام، از دیگران بیشتر و عدالت و تقوایش از همه بالاتر و برای اجرای احکام و قوانین اسلام، مناسب‌ترین فرد باشد، این صفات در ولی فقیه تجلی می‌کند.

در امور دیگر نیز روش عموم مردم همین است که ابتدا نزد بهترین متخصص می‌روند لیکن اگر دسترسی به بهترین ممکن نبود، به کسانی رجوع می‌کنند که در تخصص و ویژگی‌ها به فرد ایدئال نزدیک‌تر باشند. ولایت فقیه معنایی جز رجوع به اسلام‌شناس عادل‌ی که از دیگران به امام معصوم نزدیک‌تر است، ندارد» (مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ۱۳۶۹: ۵۴)

اهمیت این تأثیر ولایت مطلقه فقیه وقتی است که مسلمانان دسترسی یا توفیق درک حکومت انبیاء و معصومین (ع) را نداشته باشند. در این صورت به نزدیک‌ترین حکومتی که به حکومت آن بزرگواران شباهت عملی و اعتقادی دارد می‌توانند چنگ بیندازند. با این تفاسیر «اگر ولی فقیه دارای همه اختیاراتی باشد که در پرتو آنها بتواند به تمام وظایف خود عمل کند و همه نیازمندی‌های جامعه را مشروع و برطبق موازین اسلام برآورد، می‌گویند ولایت مطلقه دارد؛ اما اگر برای ولی فقیه فقط در حد ضرورت، ولایت قائل شویم، یعنی فقط در مواردی مانند به‌خطرآوردن جان مردم، برای او حق تصرف در اموال مردم قائل شویم و به وی اجازه تصرفاتی چون توسعه و زیباسازی شهر و احداث فضاهای سبز و میدان‌ها را ندهیم، می‌گویند این ولایت محدود و مقید است.

به عبارت دیگر، ولایت مطلقه فقیه بدین معناست که کسی که در علم و تقوا و مدیریت جامعه، شباهت بیشتری به امام معصوم (ع) دارد و واجد شرایط تشکیل حکومت است، در تدبیر امور جامعه تمام اختیارات امام معصوم (ع) را خواهد داشت» (مصباح یزدی، حکیمانه‌ترین حکومت، ۱۳۹۴: ۲۳۵).

۶. رشد معنوی و سعادت بیشتر جامعه

یکی از مهم‌ترین آثار ولایت مطلقه فقیه، دستیابی جامعه به سعادت بالاتر و رشد معنوی بیشتر است. توضیح اینکه به هر میزان که ولایت و سرپرستی عملی فقیه در اجرای مصالح و جلوگیری از مفاسد جامعه اسلامی بیشتر باشد؛ به همان میزان سعادت جامعه را بیش‌ازپیش

شاهد خواهیم بود و این باعث رشد معنوی آحاد جامعه می‌گردد؛ لذا اینکه فقیه در نوع ولایت خویش دستش در ارشاد و اعمال نفوذ سیاست‌های مبتنی بر هدایت جامعه باز باشد؛ تأثیرش در رشد اخلاقی و معنوی و نیل به سعادت آحاد جامعه خیلی بالاتر است، تا وقتی که یا حکمی ندهد یا فقط به ندرت و به قول معروف دست به عصا حکم دهد، آن‌هم فقط در موارد لازم و ضروری حکم دهد. از این رو در مورد دوم، جامعه به ناچار کورکورانه یا به تقلید از سیاستمداران جاهل یا احیاناً مغرض، به سمت انجام امری سوق پیدا نماید. «ولایت مطلقه فقیه، این امکان را فراهم می‌سازد که ولی فقیه بتواند در جهت اهداف و وظایف دولت اسلامی، نقش خود را در مقام فصل الخطاب در جامعه اسلامی ایفا کند و جامعه را به سمت کمال و سعادت سوق دهد.

بدیهی است که لازمه دستیابی به اهداف عالی دولت اسلامی، برخورداری فقیه از اختیاراتی است که به اقتضای شرایط زمان و مکان و در چارچوب احکام مبین اسلام، جامعه اسلامی را در رسیدن به این اهداف یاری رساند». (مصباح یزدی (رحمة الله علیه)، ۱۳۹۴: ۲۶۴)

این امر آنگاه مورد تأیید و تأکید است که بیان داریم در جنس ولایت فقیه را از اصول ضروری دین بدانیم و انتظام امور دینی را بدون آن تصور نکنیم. در کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن علاوه بر اینکه جامعه بدون ولی را به مثابه یک‌مرده بدون جان در نظر می‌گیرد، تصریح دارد بر اینکه «جامعه دارای ولایت جامعه‌ای می‌شود که تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد. همه چیزهایی که برای کمال و

تعالی انسان، خدا به او داده، این‌ها را بارور می‌کند. نهال انسانی را بالنده می‌سازد. انسان‌ها را به تکامل می‌رساند. انسانیت را تقویت می‌کند. در این جامعه، ولی یعنی حاکم، همان کسی که همه سررشته‌ها به او برمی‌گردد، جامعه را از لحاظ مشی عمومی، در راه خدا و دارای ذکر خدا می‌کند. از لحاظ ثروت، تقسیم عادلانه ثروت به وجود می‌آورد. سعی می‌کند نیکی‌ها را اشاعه بدهد، سعی می‌کند بدی‌ها را محو و ریشه سوز کند». (خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ۱۳۹۲: ۵۶۸).

۷. حجیت شرعی یافتن کلیه امور سیاسی و اجتماعی

حجیت یافتن یعنی برای مکلف یک نوع معذوریت و منجزیات در ایتان تکلیف شرعی وجود داشته باشد. یکی از آثار مهم مطلق بودن ولایت فقیه، داشتن حجت کافی و شرعی برای مکلفان در عرصه سیاسی و اجتماعی است. زیرا برای مکلف، علاوه بر داشتن حجت در تکالیف شخصی، لازم است در تکالیف سیاسی و عرصه جامعه نیز این حجت وجود داشته باشد که این حجیت با اذن فقیه مشروعیت می‌یابد.

مقام معظم رهبری در خصوص مجاز شدن کلیه فعالیت‌های کارگزاران نظام اسلامی با تعبیر دقیقی به این مسئله اشاره می‌نماید و علاوه بر تعریف "وضع قانون" به ایجاد محدودیت‌هایی در زندگی مردم بر طبق یک سری مصالح می‌فرماید:

«معنای قانون وضع کردن بنا بر مبانی فقهی اسلامی و بنا بر اصل ولایت فقیه برای هیچ‌کس جایز نیست و از هیچ‌کس مشروع نیست مگر ولی فقیه. یعنی در حقیقت، قانون‌گذاری هم اعتبارش به اتکا و امضا و تنفیذ

ولی فقیه است که اگر اجازه ندهد و تنفیذ نکند و امضا نکند تمام این دستگاه‌هایی که در مملکت مشغول کار هستند؛ چه قانون‌گذاری، چه اجرائیات، کارهایشان بدون دلیل و بدون حق است و واجب‌الاطاعه و الزامی نیست. به‌خاطر ارتباط و اتصال به ولی فقیه است که اینها همه مشروعیت پیدا می‌کنند. در حقیقت ولایت فقیه مثل روحی است در کالبد نظام» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۳: ۲۶۸).

ایشان در ادامه، علاوه بر داشتن حق وضع قانون اساسی توسط ولی فقیه یا تفویض آن به خبرگان و تنفیذ آن، در خصوص مشروعیت یافتن کلیه امور به دست ولی فقیه چنین ادامه می‌دهند که: «حتی اصل نظام جمهوری اسلامی مشروعیتش، به‌عنوان یک حکم از طرف ولی فقیه است. این ولی فقیه است که نظام جمهوری اسلامی را به‌عنوان یک نظام، برای جامعه اسلامی به وجود می‌آورد و جعل می‌کند و لازم‌الاتباع می‌کند» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱: ۲۶۸).

برای اینکه یک امر در نظر عقلاً حجیت داشته باشد، لازم است از نظر عقلی و شرعی آن امر دارای برهان مستند و مشروع باشد. حال ممکن است این حجیت را عقل تشخیص دهد، مانند وقتی که خوف ضرر برای شخص وضو گیرنده هست و احتمال عقلانی می‌دهد وضو گرفتن در شرایط سرمای زمستان برای او باعث سرماخوردگی شود که در این صورت حجیت برای انجام‌دادن آن عمل برای مکلف وجود دارد و شرع نیز از او عدم توجناً را قبول می‌کند.

این حجیت یافتن وقتی در مسائل سیاسی و اجتماعی رخ بنمایاند، به این راحتی و محدودی نیست، زیرا دائماً با انواع و اقسام مسائل گسترده و

پرابهام روبرو می‌شویم که همه آنها باید دارای یک حجت شرعی و عقلانی باشد تا برای مکلف در دسرساز نشود.

حال ممکن است این سؤال مطرح شود که به رأی عقلاً مراجعه می‌کنیم تا نیاز به ولایت مطلقه نباشد، در این صورت پاسخ این است که عقلاً در بیشتر موارد تصمیمات مختلف و غیر واحدی می‌گیرند و نمی‌توان برای استناد به تک‌تک آنها از نظر عقلاً استفاده نمود. ضمن اینکه ممکن است رأی عقلای جامعه برخلاف نظر اسلام باشد یا مطابق با منافع عده‌ای نباشد و این امر باعث اختلاف و چندگان جامعه می‌شود.

پس بهترین راه که از نظر دین هم مورد تأیید است، این است که سراغ فردی برویم که هم از لحاظ فردی دارای تقوا و عدالت و دلسوزی باشد و هم از لحاظ علمی بتواند نظر اسلام را به درستی تشخیص دهد و کار را برای آحاد جامعه راحت نماید. باین‌وجود بهترین راهکار نظریه ولایت مطلقه فقیه است که حجیت شرعی را برای همگان هموار می‌نماید و با تبعیت از وی حجت شرعی در پیشگاه الهی برای همه وجود خواهد داشت.

از دید علامه مصباح یزدی نیز «ولایت فقیه، با ولایت پیامبر و امامان معصوم (ع) هیچ تفاوتی ندارد. این همان چیزی است که از آن به "ولایت مطلقه فقیه" تعبیر می‌شود و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی (ره) نیز می‌فرمودند «ولایت فقیه همان ولایت رسول‌الله (است)» (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۱۰۵)؛ لذاست که می‌توان گفت همان‌گونه که در ولایت پیامبر برای مردم و مکلفین حجیت به وجود می‌آمد؛ در اینجا نیز همین امر نیز قابل بیان می‌باشد.

اختلافات مبنایی مقام معظم رهبری و علامه مصباح در مباحث مرتبط با آثار ولایت مطلقه فقیه

همان‌طور که در مقدمه بیان شد علی‌رغم اشتراکاتی که در نظریه این دو عالم سیاسی معاصر و برجسته وجود دارد، اختلاف نظرات مبنایی در برخی نکات وجود دارد که در اینجا مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۱. مقبولیت مردمی و استمرار تکلیف حکمرانی، آری یا خیر؟!

جمهوریت و اسلامیت دو لازمه حکومت اسلامی، مخصوصاً بعد از انقلاب اسلامی می‌باشد. باین‌حال امام راحل و رهبری در حق برکناری حاکم اسلامی به انتخاب مردم نگاهی متفاوت‌تر از علامه مصباح دارند.

در بیانات امام خمینی (ره) که طبق نظر مقام معظم رهبری نیز می‌باشد؛ اگر مردم حکومت اسلامی را نخواستند، وجهی برای ادامه‌دادن به حکومت توسط حاکم اسلامی وجود ندارد.

که البته این اختلاف خیلی مهم است که در نتیجه، آثار بسیار مهم خود را در مرحله عمل نشان می‌دهد. البته این اختلاف دیدگاه بر می‌گردد به اختلاف در مبنا این اندیشمند که به حکم اولی یا ثانوی دانستن اعتبار رأی مردم بر می‌گردد.

امام خمینی (ره) در این زمینه می‌فرماید:

«حکومت اسلامی... حکومت ملی است. حکومتی مستند به قانون الهی و آرای ملت است. این‌طور نیست که با قلدری آمده باشد که بخواهد حفظ کند خودش را. با آرای ملت می‌آید و ملت او را حفظ می‌کند و هر روز که خلاف رأی ملت عمل کند قهراً

ساقط می‌شود و ملت ایران هم او را کنار می‌زند» (امام خمینی، ۱۳۹۲: ۳۴/۱۲).

نیک می‌دانیم که «حکومت اسلامی اگرچه اراده مردم را به‌عنوان بالاترین مرجع قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری نمی‌پذیرد، مع‌هذا خود را حکومتی مردمی می‌داند و در خدمت مردم است با این استدلال که قوانین الهی برای سعادت و خوشبختی دنیوی و اخروی ابنای بشر نازل شده است و رعایت و اجرای آن نیازهای آنها را تأمین می‌کند. البته این بدین معنی نیست که مردم در چنین نظامی نقشی ندارند، بلکه آنها هم مانند فقها در یک نظام الهی دارای مسئولیت و تکلیف هستند». (محمدی، ۱۳۹۷: ۲۳۹)

مقام معظم رهبری (با تعبیر دیگری این شرط را بیان می‌کند: «در اسلام به نظر مردم اعتبار داده شده است؛ رأی مردم در انتخاب حاکم و در کاری که حاکم انجام می‌دهد، مورد پذیرش قرار گرفته است؛ لذا شما می‌بینید که امیرالمؤمنین (ع) با اینکه خود را از لحاظ واقع منصوب پیغمبر و صاحب حق واقعی برای زمامداری می‌داند، آن وقتی که کار به رأی مردم و انتخاب مردم می‌گردد، روی نظر مردم و رأی مردم تکیه می‌کند؛ یعنی آن را معتبر می‌شمارد و بیعت در نظام اسلامی یک شرط برای حقانیت زمامداری زمامدار است.

اگر یک زمامداری بود که مردم با او بیعت نکردند، یعنی آن را قبول نکردند، آن زمامدار خانه‌نشین خواهد شد و مشروعیت ولایت و حکومت به بیعت مردم وابسته است یا بگوییم فعلیت زمامداری و حکومت به بیعت مردم وابسته است» (مقام معظم رهبری، خطبه نماز جمعه ۱۳۶۶/۰۳/۲۲).

این در حالی است که آیت‌الله مصباح اعتقاد دارد با وجود مخالفت اکثریت مردم، فقط زمینه اعمال حکومت مفقود شده است نه اینکه مشروعیت وی برای ادامه حکومت باطل شده باشد، زیرا تا شرایط لازم حاکمیت شرعی در حاکم باشد مشروعیت وی نیز باقی است:

«فرض این است که بعد از تشکیل حکومت شرعی مورد پذیرش مردم، اکثریت قاطع آنها مخالفت کنند؛ مثلاً بگویند: ما حکومت دینی را نمی‌خواهیم. با توجه به جواب اجمالی پیش باید گفت: در این حال، حاکم شرعی، هنوز شرعاً حاکم است، ولی با ازدست‌دادن مقبولیت خویش، قدرت اعمال حاکمیت مشروعش را از دست می‌دهد.

تنها در صورتی مشروعیت حکومت دینی از دست می‌رود که او یکی از شرایط لازم حاکمیت شرعی را از دست بدهد، ولی در غیر این صورت مشروعیت باقی است» (مصباح یزدی، ۱۳۶۹: ۱ و ۳۵).

ذکر این نکته بسیار ضروری و لازم است که هرچند ظاهراً تفاوت آن‌چنانی در اصل مشروعیت حکومت ولایت فقیه در واقعیت ندارند؛ ولی چنانچه بیان گردید، با توجه به نظریه مقام معظم رهبری و امام خمینی (ره) ادامه‌دادن به زعامت و حکومت منوط به مقبولیت مردمی و عمومی در جامعه می‌باشد.

۲. میزان اهمیت و گستره بیعت مردم در مشروعیت زعامت ولی فقیه

در خصوص اینکه بیعت‌کردن یا نکردن مردم تا چه میزان در مشروعیت و کارآمدی بیشتر حکومت مؤثر است نیز اختلاف مبنایی بین نظریه رهبری و علامه مصباح وجود دارد. امام خمینی (ره) و

رهبری بر این اصل هستند که رأی مردم جزئی از مشروعیت است، فلذا مقام معظم رهبری در این خصوص می‌فرماید:

«مشروعیت ولایت و حکومت به بیعت مردم وابسته است... لذا شما می‌بینید که امیرالمؤمنین با اینکه خود را از لحاظ واقع منسوب پیغمبر و صاحب حق واقعی برای زمامداری می‌داند، آن وقتی که کار به رأی مردم و انتخاب مردم می‌کشد، روی نظر مردم و رأی مردم تکیه می‌کند. یعنی آن را معتبر می‌شمارد و بیعت در نظام اسلامی یک شرط برای حقانیت زمامداری زمامدار است. (مقام معظم رهبری، خطبه نماز جمعه ۱۳۶۶/۰۳/۲۲).

امام خمینی (ره) نیز در تاریخ ۲۹ دی ماه ۱۳۶۶ در پاسخ به استفتایی که پرسیده شده در چه صورت فقیه جامع‌الشرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟ فرموده است:

«تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت، بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت».

با این حال علامه مصباح معتقد است حاکم اسلامی اگر فقیه دارای شرایط باشد، در این زمینه مشروعیتش الهی بوده و فقط برای تحقق و عینیت حکومتش هست که نیاز به بیعت مردم دارد.

یعنی اگر استمرار بیعت مردم، در کنار آن نصب الهی وجود داشته باشد؛ کارآمدی حکومت بیشتر می‌شود و بیعت مردم نقش بیشتری در هیچ زمینه‌ای حتی مشروعیت بخشی به حکومت ندارد. نه اینکه اصلاً به بیعت و رأی مردم در ادامه هیچ اهمیتی نداشته باشد.

لکن نظریه رهبری در این خصوص متفاوت تر بوده و نصب الهی و بیعت مردمی را بخشی از مشروعیت حکومت اسلامی برای تحقق و نیز استمرار حکومت اسلامی می‌داند.

«در نظام جمهوری اسلامی نیز، نقش مردم پُررنگ است؛ اما نه در مشروعیت بخشیدن به قوانین و حاکمان، بلکه در تحقق بخشی و فراهم آوردن امکان استمرار آن.» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۳۳۳)

تفاوت این دو نظریه در نتیجه مشخص می‌شود و آن نتیجه این است که طبق نظریه آیت‌الله مصباح یزدی اگر چنانچه در کنار مشروعیتی که فقیه دارد، مقبولیت در ادامه حکومت وی وجود نداشت؛ ولی کارآمدی حکومت عینیت یافته قلمداد می‌گردد، می‌توان به حکومت کردن ادامه داد و نیازی به رأی مردم نخواهد بود؛ چون کارآمدی حکومت با بیعت و همراهی مردم فقط افزایش می‌یابد، و فقط در ابتدای حکومت است که به بیعت اصلی مردم نیاز هست.

آیت‌الله مصباح یزدی در خصوص ایجاد شرایط و زمینه و نیز حجیت یافتن برای حکومت کردن فقیه معتقد است: «اگر مقبولیت حکومت، مُحرز گردد، حجت بر ولی امر، تمام می‌شود و وقت آن می‌رسد که دست به کار شود و به رتق و فتق امور جامعه اسلامی بپردازد، [چنان که] حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِهِ وَجُودُ النَّاصِرِ... لَا لَقِيَتْ حَبِلَهَا عَلِيٌّ غَارِبَهَا» (مصباح یزدی (رحمة الله عليه)، ۱۳۹۴: ۳۱۸).

برخلاف این نظریه، نظریه مقام معظم رهبری است که هم در تأسیس و هم در استمرار و ادامه حکومت، نیاز به حضور و بیعت مردم

در مشروعیت نقش یکسانی را دارا می‌باشد (ر.ک. مقام معظم رهبری، بیانات در اولین کنگره بین‌المللی نهج البلاغه، ۱۳۶۰/۰۲/۲۹).

البته ذکر این نکته لازم است که مطابق با نظریه آیت الله مصباح یزدی در تحقق حاکمیت دینی نباید قهر و غلبه صورت بپذیرد، زیرا «آرای مثبت و موافق مردم، عامل تحقق [عینی و عملی] حاکمیت دینی است؛ یعنی [اگر به طور ضمنی و سطحی] مردم موافق نباشند، حاکمیت دینی برقرار نمی‌شود؛ چراکه چنین حاکمیتی، با قهر و غلبه تحقق نمی‌یابد.» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۳۳۹).

بنابراین، نقطه اختلافی که در نظریه علامه مصباح یزدی (رحمة الله علیه) با مقام معظم رهبری هست، در این است که اولاً استفاده از رأی مردم بنا بر مصلحت جامعه نیاز است و البته این مشارکت مردمی بر مردم و جوب شرعی دارد؛ زیرا حفظ نظام اسلامی واجب است و رأی دادن و مشارکت در آن نیز واجب است، اما اینکه حکومت از آنها نظرسنجی می‌کند از باب مصلحت جامعه است. در این خصوص علامه مصباح یزدی (رحمة الله علیه) این‌گونه می‌فرماید که «بعد از استقرار و ثبات حکومت حاکم [اسلامی] نیز، ممکن است گاهی، نظرخواهی از مردم یا عهد و پیمان گرفتن از آنان برای امری خاص، ضرورت داشته باشد.

[در این حال]، حاکم پس از تشخیص ضرورت، فرمان می‌دهد که مردم درباره آن موضوع خاص، رأی دهند.» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ ب: ۳۱۸). اما مقام معظم رهبری، اخذ پیمان یا بیعت مردم را از باب مصلحت نمی‌داند؛ بلکه از جهت مشروعیت دادن به حکومت بر می‌شمرد.

«بیعت منجزکننده حق خلافت است؛ آن ارزش‌ها آن وقتی می‌تواند فعلاً و عملاً کسی را به مقام ولایت امر برساند که مردم هم او را بپذیرند و قبول کنند که این مسئله در باب نقش مردم در حکومت باز مورد توجه قرار می‌گیرد» (مقام معظم رهبری، بیانات در اولین کنگره بین‌المللی نهج‌البلاغه، ۱۳۶۰/۰۲/۲۹)

ثانیاً نقش‌آفرینی مردم در ادامه حکومت به معنای مشروعیت‌بخشی به قوانین و حاکمان نیست؛ لذا «در نظام جمهوری اسلامی نیز، نقش مردم پُررنگ است؛ اما نه در مشروعیت‌بخشیدن به قوانین و حاکمان، بلکه در تحقق‌بخشی و فراهم‌آوردن امکان استمرار آن.» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴).

بر خلاف نظر رهبری که قائل به این هستند که مردم پایه اعمال مشروعیت هستند «هیچ‌کس در نظام اسلامی نباید مردم، رأی مردم و خواست مردم را انکار کند. حالا بعضی، رأی مردم را پایه مشروعیت می‌دانند؛ لااقل پایه اعمال مشروعیت است. بدون آرای مردم، بدون حضور مردم و بدون تحقق خواست مردم، خیمه نظام اسلامی، سرپا نمی‌شود و نمی‌ماند»

(مقام معظم رهبری، خطبه‌های نماز جمعه تهران در دهمین سالگرد حضرت امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸/۰۳/۱۴).

۳. نقش مشروعیت رأی مردم در نظام ولایت‌فقیه، به‌خاطر مصلحت اجتماع مسلمین یا واقعی؟!

مسئله دیگر که به نظر می‌رسد مورد تفاوت دیدگاه این دو دانشمند سیاسی دینی است، نقش دادن به رأی مردم در نظام است. از دید علامه

مصباح یزدی، رأی مردم در واقع نوعی مصلحت‌انگاری در راستای منافع جامعه است و اگر حاکم به‌سوی آنان دست یاری برای اخذ رأی در مناسبات گوناگون دراز می‌کند به‌خاطر منافع خود آنان است:

«بعد از استقرار و ثبات حکومت حاکم [اسلامی] نیز، ممکن است گاهی، نظرخواهی از مردم یا عهد و پیمان گرفتن از آنان برای امری خاص، ضرورت داشته باشد [در این حال]، حاکم پس از تشخیص ضرورت، فرمان می‌دهد که مردم درباره آن موضوع خاص، رأی دهند» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴).

در این مورد نیز رهبری دیدگاه دیگری دارد و قائل به این است که گرفتن رأی و نظر مردم از باب مصلحت‌انگاری نیست، بلکه نظر و رأی و مشارکت مردم، بسیار ضروری و لازم است: «بنابراین، پایه مشروعیت حکومت فقط رأی مردم نیست؛ پایه اصلی تقوا و عدالت است؛ منتها تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارایی ندارد؛ لذا رأی مردم هم لازم است» (مقام معظم رهبری، بیانات در دیدار استادان و دانشجویان قزوین، ۱۳۸۲/۰۹/۲۶).

یا در جای دیگری یکی از اصول اسلام را مشروعیت‌دادن به رأی مردم می‌شمارد نه اینکه جنبه مصلحتی داشته باشد «مشروعیت‌دادن به رأی مردم و بیعت مردم، این یک اصل اسلامی است» (همو، خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۶۶/۰۳/۲۲).

نتیجه‌گیری

مقوله مطلق بودن ولایت فقیه، یک پدیده سیاسی منحصر به فرد و البته پربرکت محسوب می‌شود که برحسب رفتارهای سیاسی برخی از

سیاسیون، این آثار متأسفانه از دید بسیاری از اندیشمندان و صاحبان قدرت مغفول مانده است. این آثار مطابق نظریه آیت‌الله مصباح یزدی و مقام معظم رهبری بسیار قابل تأمل و پیش‌برنده در امور سیاسی و اجتماعی است که از نگاه این دو نظریه‌پرداز و متفکر سیاسی در این نوشتار مورد توجه قرار گرفته است.

حجیت شرعی یافتن کلیه امور سیاسی و اجتماعی، رشد معنوی و سعادت بیشتر جامعه، نزدیک شدن عملی به حکومت انبیاء و معصومین (ع) در سیاست و حاکمیت، جلوگیری از دیکتاتوری و فاشیستی شدن حکومت، فصل‌الخطاب بودن در حل بحران‌های اجتماعی و انحرافات سیاسی، بسط ید ولی فقیه در اداره کلیه شئون اجتماعی، عدم تفاوت بین ولی فقیه و معصوم در اختیارات و حقوق ضروری در اداره حکومت، شمول اختیارات ولی فقیه علاوه بر حوزه اضطرار، در حوزه رجحانات عقلانی نتایج و آثاری است که می‌توان از آن به‌عنوان آثار ولایت مطلقه فقیه بر طبق نظریه آیت‌الله مصباح یزدی و مقام معظم رهبری نام برد.

با این حال می‌توان از این مقاله و اختلافات بین دو اندیشمند نتیجه

گرفت:

مقبولیت از نظر رهبری جزئی از مشروعیت است، برخلاف علامه مصباح که مقبولیت را فرایندی برای تحقق حکومت می‌پندارد.

گستره رأی مردم و اهمیت شرعی آن، از منظر مقام معظم رهبری رأی مردم جزئی از مشروعیت است، نه اینکه تنها باعث مقبولیت و کارآمدی بیشتر حکومت باشد. علامه مصباح معتقد است حاکم

اسلامی اگر فقیه دارای شرایط باشد، در این زمینه مشروعیتش الهی بوده و فقط برای تحقق و عینیت حکومتش هست که نیاز به بیعت مردم دارد. یعنی اگر استمرار بیعت مردم، در کنار آن نصب الهی وجود داشته باشد؛ کارآمدی حکومت بیشتر می‌شود و بیعت مردم نقش بیشتری در هیچ زمینه‌ای حتی مشروعیت‌بخشی به حکومت ندارد. رأی و مشارکت مردم در راستای منافع و مصالح جامعه است و بذاته جایگاه شرعی خاصی برای آن قابل تصور نیست، برخلاف نظر مقام معظم رهبری که رأی مردم را از ضروریات نظام اسلامی می‌داند.

منابع

قرآن کریم
نهج البلاغه

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، دارالفکر، بیروت، سیزدهم.
۲. حسینی زبیدی، مرتضی، (۱۴۱۴ ق)، تاج العروس، دارالفکر، بیروت، دهم.
۳. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ ق)، صحاح اللغه، دارالعلم، بیروت، نهم.
۴. خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۱)، ولایت و حکومت، صهبا، تهران، سوم.
۵. خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۰)، رساله آموزشی، انقلاب اسلامی، تهران، دهم.
۶. خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۲)، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، موسسه ایمان جهادی، تهران، هفتم.
۷. خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۵/۱۳۹۲)، انسان دویست و پنجاه‌ساله، صهبا، تهران، پنجاه و چهارم.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶ ق)، مفردات الفاظ قرآن، دارالقلم، دمشق، سوم.
۹. شاکرین، حمیدرضا، محمدی، علیرضا (۱۳۹۱)، پرسش‌ها و پاسخ‌های دانش‌جویی؛ ولایت فقیه و جمهوری اسلامی، نشر معارف، قم، دوازدهم.
۱۰. شرتونی، سعید (۱۴۰۳ ق)، اقرب الموارد، مکتبه المرعشی، قم، دوم.

۱۱. طباطبائی، محمدحسین (۱۴۰۳ ق) المیزان فی تفسیر القرآن، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، سوم.
۱۲. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۶۱)، یادنامه، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، اول.
۱۳. فوزی، یحیی (۱۳۹۴)، اندیشه سیاسی امام خمینی، نشر معارف، قم، سوم.
۱۴. فیومی، احمد بن محمد (۱۳۸۰)، المصباح المنیر، مکتبه لبنان، بیروت، ششم.
۱۵. قرشی، علی‌اکبر (۱۴۱۲ ق)، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، دوم.
۱۶. محمدی، منوچهر (۱۳۹۷)، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، امیرکبیر، تهران، بیست و یکم.
۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴)، انسان شناسی در قرآن، موسسه امام خمینی، قم، اول.
۱۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴)، حکیمان‌ترین حکومت، موسسه امام خمینی، قم، اول.
۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴ ب)، حقوق و سیاست، موسسه امام خمینی، قم، چهارم.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۹)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، سازمان تبلیغات اسلامی، قم، اول.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی، نوروزی، محمدجواد (۱۳۹۱)، مردم سالاری و نظریه ولایت فقیه، موسسه امام خمینی، قم، ششم.

۲۲. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸)، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، موسسه امام خمینی، قم، هفتم.
۲۳. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۹)، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج اول و دوم، موسسه امام خمینی، قم، هفتم.
۲۴. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹)، نگاهی گذرا به نظریه ولایت‌فقیه، موسسه امام خمینی، قم، بیست و دوم.
۲۵. مقیمی، غلامحسین (۱۳۹۵)، کارآمدی روش اجتهادی امام خمینی (ره) در تولید اندیشه فقهی سیاسی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، اول.
۲۶. موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۳۹۳)، کشف اسرار، حفظ و نشر آثار امام خمینی، تهران، ششم.
۲۷. موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۳۹۲)، صحیفه نور، حفظ و نشر آثار امام خمینی، تهران، پنجم.
۲۸. نوروزی، محمدجواد (۱۳۹۲)، انقلاب اسلامی انقلاب بازگشت به سوی خدا، موسسه امام خمینی، قم، اول.
۲۹. موسسه فرهنگی فخر الائمه، (۱۳۸۸)، ولایت‌فقیه: سایه‌ی حقیقت عظمی در بیان حضرت امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب (شر موسسه فرهنگی فخر الائمه، قم،